



Islamic Maaref University

Scientific Journal


PAZHUHESH NAME-E AKHLAQ

Vol. 17, Autumn 2024, No. 65

Analytical Study of the Distinction between Habit and acquisition from Mulla Sadra's Perspective In Light of Comparison with peripatetic Philosophy

Ahad Faramarz Qaramaleki¹ \ Zeinab Barkhordari² \ Soudeh Jafari³

1. Professor, Department of Philosophy and Islamic Theology, University of Tehran, Tehran, Iran.
ghmaleki@ut.ac.ir
2. Associate Professor, Department of Philosophy and Islamic Theology, University of Tehran, Tehran, Iran. *barkhordariz@ut.ac.ir*
3. PhD in Islamic Philosophy and Theology, University of Tehran, Tehran, Iran.
jafari_so@ut.ac.ir

Abstract Info	Abstract
Article Type: Research Article  Received: 2024.09.30 Accepted: 2024.12.19	<p>In peripatetic 's philosophy, physical qualities are considered as states from which behavior can be easily produced; In this way, the concept of acquisition finds application in ethics and the foundation of virtue ethics is laid among Muslim philosophers. In peripatetic discourse, acquisition is a state resulting from the repetition of a act, which does not show the boundary between habit and acquisition and reduces acquisition to habit. The findings of the present study are that from Aristotle to Mulla Sadra, there is no distinction between the acquisition and the habit, and Mulla Sadra is the first Muslim philosopher to oppose the reduction of the acquisition to the habit. One of the distinguishing boundaries between the habit and the acquisition is the temporary state of habit on the soul, while the acquisition, if they become established, will become intrinsic to the soul. The aim of the present study is to demonstrate this distinction by relying on Mulla Sadra's innovation in explaining the relationship between habit and acquisition, which is realized with an analytical method and approach in terms of logical requirements.</p>
Keywords	Habit, acquisition, physical form, substance and innateness, act, Mulla Sadra, peripatetic Philosophy.
Cite this article:	Faramarz Qaramaleki, Ahad, Zeinab Barkhordari & Soudeh Jafari (2024). Analytical Study of the Distinction between Habit and acquisition from Mulla Sadra's Perspective In Light of Comparison with peripatetic Philosophy. <i>Pazhuhesh Name-E Akhlaq</i> . 17 (3). 115-132. DOI: https://doi.org/10.22034/17.65.113
DOI:	https://doi.org/10.22034/17.65.113
Publisher:	Islamic Maaref University, Qom, Iran.

دراسة تحليلية حول التمييز بين العادة والملكة من منظار الملا صدرا في ضوء المقارنة مع الحكمة المشائية

أحد فرامرز قراملكي^١ / زينب برخورداري^٢ / سوده الجعفري^٣

١. أستاذ مساعد في قسم الفلسفة والكلام الإسلامي، جامعة طهران، طهران، إيران.

ghmaleki@ut.ac.ir

٢. أستاذة مشاركة في قسم الفلسفة والكلام الإسلامي، جامعة طهران، طهران، إيران.

barkhordariz@ut.ac.ir

٣. دكتورة في الفلسفة والكلام الإسلامي، جامعة طهران، طهران، إيران.

jafari_so@ut.ac.ir

ملخص البحث	معلومات المادة
تعتبر الملكات النفسية في الفلسفة المشائية حالة تصدر عنها أفعالها بسهولة. فمن هذا خلال يكتسب مفهوم الملكة تطبيقاً في الأخلاق، كما يتم بناء أسس الأخلاق الفضيلية عند الفلاسفة المسلمين. إنّ الملكة في الخطاب المشائي عبارة عن حالة ناتجة عن تكرار الفعل، غير أنّ هذا التوصيف لا يحدّد الفرق بين العادة والملكة ويختزل الملكة إلى العادة. من نتائج البحث الحالي هو أنّه ليس هناك تمييز بين الملكة والعادة من أرسطو إلى ملا صدرا، فملا صدرا هو أول فيلسوف مسلم يعارض اختزال الملكة إلى العادة. من الحدود الفاصلة بين العادة والملكة، أنّ العادة حالة عرضية على النفس، بينما الملكات الراسخة تصبح ذاتية للنفس. يهدف البحث الحالي نحو تقديم هذا التمييز بالاعتماد على ابتكار ملا صدرا في تفسير العلاقة بين العادة والملكة، وذلك من خلال المنهج التحليلي بالنسبة إلى المستلزمات المنطقية.	نوع المقال: بحث تاريخ الاستلام: ١٤٤٦/٠٣/٢٦ تاريخ القبول: ١٤٤٦/٠٦/١٧
العادة، الملكة، الهيئة النفسية، التجوهر والذاتية، الفعل، ملا صدرا، الحكمة المشائية.	الألفاظ المفتاحية
فرامرز قراملكي، أحد، زينب برخورداري و سوده الجعفري (١٤٤٦). دراسة تحليلية حول التمييز بين العادة والملكة من منظار الملا صدرا في ضوء المقارنة مع الحكمة المشائية. مجلة علمية النشرة الاخلاقية. ١٧ (٣). ١٣٢ - ١١٥. DOI: https://doi.org/10.22034/17.65.113	الاقتباس:
https://doi.org/10.22034/17.65.113 جامعة المعارف الإسلامية، قم، إيران.	رمز DOI: الناشر:



پژوهش‌نامه اخلاق

سال ۱۷، پاییز ۱۴۰۳، شماره ۶۵

بررسی تحلیلی تمایز عادت و ملکه از دیدگاه ملاصدرا

در پرتو مقایسه با حکمت مشاء

احد فرامرز قراملکی^۱ / زینب برخوردار^۲ / سوده جعفری^۳

۱. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

ghmaleki@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

barkhordariz@ut.ac.ir

۳. دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

jafari_so@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>(۱۱۵ - ۱۳۲)</p> 	<p>در فلسفه مشاء ملکات نفسانی به عنوان حالتی تلقی می‌شوند که صدور رفتار از آنها با سهولت تحقق می‌یابد؛ از این طریق، مفهوم ملکه در اخلاق، کاربرد پیدا می‌کند و شالوده اخلاق فضیلت‌گرایانه نزد فیلسوفان مسلمان ریخته می‌شود. در گفتمان مشائی ملکه حالتی است حاصل از تکرار فعل که این بیان، مرز عادت و ملکه را نشان نمی‌دهد و ملکه را به عادت، فرو می‌کاهد. از یافته‌های پژوهش حاضر اینکه از ارسطو تا ملاصدرا تمایزی میان ملکه و عادت یافت نمی‌شود و ملاصدرا اولین فیلسوف مسلمانی است که با فروکاستن ملکه به عادت به مخالفت پرداخته‌است. یکی از مرزهای متمایز کننده عادت و ملکه حالت عارضی عادت بر نفس است در حالی که ملکات، اگر راسخ شوند، ذاتی نفس خواهند شد. هدف از پژوهش حاضر نشان دادن این تمایز با تکیه بر نوآوری ملاصدرا در تبیین نسبت عادت و ملکه است که با روش و رویکرد تحلیلی از حیث لوازم منطقی تحقق می‌یابد.</p>
<p>تاریخ دریافت:</p> <p>۱۴۰۳/۰۷/۰۹</p> <p>تاریخ پذیرش:</p> <p>۱۴۰۳/۰۹/۲۹</p>	<p>عادت، ملکه، هیئت نفسانی، جوهری و ذاتی شدن، فعل، ملاصدرا، حکمت مشاء.</p>
<p>واژگان کلیدی</p>	<p>فرامرز قراملکی، احد، زینب برخوردار و سوده جعفری (۱۴۰۳). بررسی تحلیلی تمایز عادت و ملکه از دیدگاه ملاصدرا در پرتو مقایسه با حکمت مشاء. پژوهش‌نامه اخلاق. ۱۷ (۳). ۱۱۵ - ۱۳۲.</p>
<p>کد DOI:</p>	<p>DOI: https://doi.org/10.22034/17.65.113</p>
<p>ناشر:</p>	<p>دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران.</p>

طرح مسئله

مسئله عادت و ملکه در انسان از مسائل بنیادین و ضروری حوزه رفتار و عمل است؛ به موازات کمال حیات انسانی، این دو واقعیت یا اجزای وجودی شاکله انسانی به مرتبه شدیدتری نائل می‌شوند و بالعکس؛ زیرا تأثیرگذاری عادت و ملکه بر نفس و قوه حیات و همچنین تأثیر نفس و قوه حیات بر عمل طبق الگویی دوار صورت می‌گیرد. پژوهش حاضر به مسئله تمایز عادت و ملکه از دیدگاه ملاصدرا و به طریق اولی به تحلیل ماهوی این دو مفهوم می‌پردازد. براساس دیدگاه ملاصدرا، میان دو مفهوم عادت و ملکه تمایز وجود دارد؛ این در حالی است که با بررسی پیشینه مسئله تمایز عادت و ملکه در میان فیلسوفان مسلمان مشائی - تأثیرگذار در ملاصدرا - این مرز متمایزکننده وجود ندارد.

ملاصدرا بر خلاف فیلسوفان مشاء بر این باور است که ملکات در صورت راسخ شدن در نفس، جوهری نفس خواهند شد. بنابراین برای پاسخ به مسئله اصلی این جستار، یعنی تمایز میان عادت و ملکه نزد ملاصدرا و مسائل فرعی آن، یعنی چرایی جوهری دانستن ملکات نفسانی بر خلاف عادات از سوی صدرالمتألهین، تحلیل استدلال وی در این باب و روشن داشت تمایز دیدگاه ملاصدرا با دیدگاه فیلسوفان مشاء، ابتدا به تحلیل ماهوی عادت و ملکه در گفتمان مشائی می‌پردازیم. در این راستا به دلیل متأثر بودن مشائیان مسلمان از ارسطو و نیز تأثیر ملاصدرا از فیلسوفان مسلمان مشائی، پرداختن به دیدگاه ارسطو ضروری است. در پایان نیز به تحلیل و تبیین ماهیت عادت و ملکه نزد ملاصدرا و نوآوری وی در مقایسه با گفتمان مشاء خواهیم پرداخت.

از فرضیات مهم پژوهش حاضر آن است که ملکات راسخ نزد ملاصدرا، جوهری و ذاتی انسان می‌شوند، ولی عادت، عارض بر نفس است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳ / ۱۷؛ ۳۴۷ / ۹؛ همو، بی تا الف: ۱۶۶)؛ درحالی که در گفتمان مشائی عادت و ملکات هر دو حالت عارض بر نفس تلقی می‌شوند. ملکات نفسانی از نظر ملاصدرا نیازمند یادگیری و ممارست است و به تدریج، راسخ و ذاتی نفس و از مراتب وجود جوهر نفس می‌گردد. تمایز ملکه و عادت در دیدگاه ملاصدرا آن است که ظاهر فعل از روی عادت و ملکه یکی است، اما در حقیقت دارای دو مبدأ هستند. عادت، صرفاً حاصل تکرار فعل است؛ اما ملکه، غیر از تکرار فعل، دارای عناصر آگاهی، تعلیم یا صناعت است و برخلاف عادت، ملکه به لحاظ صورت، همان فعل است. ملاصدرا عادت را حالتی می‌داند که از صرف تکرار فعل، در نفس انسان حاصل می‌شود و ملکه را جدا از عادت و با مؤلفه‌های دیگری تعریف می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳ / ۱۷).

ضرورت پژوهش در حیطه مسئله حاضر آن است که از نظر آموزه‌های الهیاتی و فلسفی، ملاصدرا به این ایده دست یافته است که شیوه رشد و استکمال نفس انسان در باب اخلاق، نباید عادت باشد

(ملاصدرا، ۱۴۲۲: ۴۶۳ - ۴۶۱). عادت تنها می‌تواند به عنوان یک ابزار کمک‌کننده بوده و به عبارت دیگر می‌توان از آن به عنوان تسهیلگر استفاده کرد، اما نمی‌توان بر آن تکیه کرد. باید به این مهم دست یابیم که منظور از ناممکن بودن تغییر اعمال و رفتار انسان بدون تغییر در شاکله انسانی چیست؟ و اساساً هدف از این کلام حضرت حق که می‌فرماید «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء / ۸۴) چیست؟ در گفتمان تفسیر فلسفی، شاکله به معنای ملکه است، اما در آنجا، مرز ملکه با عادت قابل تشخیص نیست و هدف ما در پژوهش حاضر تبیین این مرز نامشخص است.

لازم به ذکر است با بررسی‌هایی که در راستای پژوهش حاضر صورت پذیرفت، تبیین دیدگاه جوهرانگاری ملکات نفسانی نزد ملاصدرا در مقایسه با سایر پژوهش‌هایی که تاکنون با موضوع ملکات نفسانی تحقق یافته است، به نظریه و دستاورد جدیدی منجر خواهد شد.

طبق جست‌وجوی نگارنده در حوزه بررسی پیشینه تمایز عادت و ملکه از دیدگاه ملاصدرا، در سنت شارحان و تعلیقه‌نویسان بر آثار ملاصدرا در ذیل این بحث، عده‌ای به این تمایز اشاره کرده‌اند که انسان، داری کرامت و ملکات ذاتی است؛ اما در صورتی که از امیال نفسانی خود پیروی کند، ملکات رذیله نفسانی در او شکل گرفته و راسخ می‌شوند و همان خدایی که در ابتدا انسان را با «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء / ۷۰) می‌ستاید، او را با تعبیر «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف / ۱۷۹) نکوهش می‌کند و این بیان نمی‌تواند تنها نشان دهنده عادات انسان باشد، بلکه ملکات نفسانی‌اند که شاکله شخصیتی او را می‌سازند تا جایی که بدن اخروی او را شکل می‌دهند (جوادی، ۱۳۹۳: ۲۱؛ حسن‌زاده، ۱۳۸۷). برخی دیگر از شارحان ملاصدرا مانند شهید مطهری در تبیین معنای ملکه و کیفیات راسخ نفسانی سخن گفته‌اند و تأثیر آن را در اخلاق بیان نموده‌اند (مطهری، ۱۳۷۷: ۷ / ۲۲۲؛ همان، ۲۸ / ۲۹۱). از فیلسوفان اخلاق نیز عده‌ای همچون جورج ادوارد مور،^۱ در کتاب **مبانی اخلاق**، به یک گذار تاریخی مهم از خلق به فعل پرداخته و آن را به ارسطو استناد کرده است؛ مور بر این باور است که ارسطو در کتاب **اخلاق نیکوماخوس**، عادت را تنها رفتار تکرار شده دانسته و با توضیحاتی به این نتیجه می‌رسد که می‌توان موضوع اخلاق را عادت دانست (مور، ۱۳۸۵: ۱۱۰ - ۹۰). همچنین پژوهش‌هایی در قالب مقاله در حوزه ملکات نفسانی منتشر شده است که برخی بر تبیین چیستی مفهوم ملکه نزد فلاسفه تأکید دارند و به مقایسه مفاهیم «حال» و «ملکه» نزد فلاسفه پرداخته‌اند (رضایی، ۱۳۹۸؛ ایزدی، ۱۳۹۷)، برخی دیگر از این پژوهش‌ها با تحلیلی فلسفی کوشیده‌اند به تبیین حشر اخروی نفس براساس کسب ملکات نفسانی بر مبنای حرکت جوهری ملاصدرا بپردازند (سعادت‌ی خمسه، ۱۳۹۴؛ شکر، ۱۳۸۶؛ محبتی، ۱۳۹۴)؛ در این

راستا برخی نیز بر دلالت‌های تربیتی مفهوم ملکه و شاکله تأکید دارند و آن را به مثابه شکل‌دهنده رفتار دانسته‌اند (قراملکی، ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴؛ ایزدی، ۱۳۹۵؛ ساجدی‌مهر، ۱۴۰۰)؛ در میان پژوهش‌های حوزه ملکات نفسانی، بحث تمایز میان عادت و ملکه با تکیه بر مبانی ملاصدرا تا کنون مورد پژوهش واقع نشده است. پژوهش حاضر در راستای هدف تبیین تمایز میان عادت و ملکه، به بررسی و تحلیل هر یک از این دو مفهوم در گستره تمام آثار ملاصدرا می‌پردازد و لازمه تبیین این تمایز، پرداختن به عادت و ملکه در گفتمان مشائی و دیدگاه فیلسوفان مسلمان مشاء و نیز ارسطو است زیرا ملاصدرا از آنها متأثر بوده است؛ از این‌رو می‌توان پژوهش حاضر را در میان پژوهش‌های حوزه عادت و ملکات نفسانی، دارای نوآوری و نقطه آغازی برای طرح مباحث جدید در علم اخلاق به شمار آورد.

الف) تحلیل مفهومی عادت و ملکه و نقش آن بر خلق و فعل در گفتمان مشائی

ارسطو و نیز اکثر فیلسوفان مسلمان مشائی از جمله فارابی و ابن‌سینا، ملکات^۱ نفسانی را حالتی راسخ معرفی کرده‌اند که بر اثر تکرار فعل حاصل می‌شود؛ همچنین، جنس آن را کیفی دانسته‌اند که در موضوع خود مستقر می‌شود، زمان ماندگاری آن طولانی است و از بین رفتن آنها نیز با دشواری انجام می‌شود؛ مانند استعداد و توانایی نفس در پذیرش معقولات و تصرف در آنها (ارسطو، ۲۰۰۷: ۲ / ۷۶۴؛ فارابی، ۱۴۰۸: ۱ / ۵۱ و ۳۲۸؛ همو، ۱۹۹۵: ۱۱۴؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۵: ۱ / ۱۸۱). به زعم این فیلسوفان، انسان با تکرار و ممارست اموری به موقعیت و شرایطی دست می‌یابد که صدور فعل تکرار شده از او به سهولت صورت می‌گیرد. این گروه از فلاسفه، ملکه را عارض بر نفس می‌دانند.

ابن‌سینا نیز حال را به حالتی^۲ که بر نفس عارض می‌شود و به سرعت از انسان زائل می‌گردد، تعریف کرده و ملکه را با عنوان کیف نفسانی‌ای معرفی کرده که راسخ در نفس است. او همچنین خلق را ملکه‌ای معرفی نموده که نفس به واسطه آن به سهولت و بدون اندیشه قادر به انجام فعل است (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۵۱۳؛ همو، ۱۴۰۴: ۱۷۶). در دیدگاه ابن‌سینا ملکات اخلاقی، اکتسابی‌اند و از راه تکرار و تلاش حاصل می‌شوند (ابن‌سینا، ۲۰۰۷: ۱۹۷). در این دیدگاه نیز شاهد در هم‌تنیدگی عادت و ملکه و عدم تفکیک میان این دو هستیم. در میان فیلسوفان مشائی، فارابی نیز در این مسئله از سنت ارسطویی پیروی می‌کند؛ بدون اذعان به اینکه ملکه همان عادت است. او ملکه را به گونه‌ای تعریف کرده است که عادت نیز در آن وجود داشته باشد (فارابی، ۱۳۷۱: ۴۵).

۱. Hexis در زبان یونانی، habitus در لاتینی و state در انگلیسی.

۲. Diathesis (حالت) و hexis هر دو نوعی کیفیت‌اند و میان آنها نسبت خصوص و عموم برقرار است؛ هر hexis حالت است، اما هر حالتی hexis نیست.

در این بخش به بررسی مفاهیم عادت^۱ و ملکه نزد فیلسوفان مسلمان مشائی از جمله فارابی و ابن‌سینا خواهیم پرداخت؛ و از آنجا که مشائیان مسلمان از ارسطو متأثرند، پرداختن به دیدگاه ارسطو پیش از بررسی دیدگاه فارابی و ابن‌سینا ضرورت می‌یابد.

۱. عادت و ملکه در دیدگاه ارسطو

ارسطو در امور اخلاقی نقش مهمی برای عادت قائل شده است؛ او عادت را محصول تمرین مداوم می‌داند و بر این باور است نفوس انسان‌ها را با عادت می‌توان تربیت کرد؛ زیرا عادت، از مؤلفه‌های استوار (ثابت) نفس و طبیعت ثانویه فرد خواهد شد (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۱۵۲a). ارسطو اشاره‌ای مهم در باب عادت دارد و ارتباط ریشه‌شناختی آن را با اخلاق در زبان یونانی بیان می‌کند.^۲

ارسطو زمانی که مهم‌ترین مفهوم را در اخلاق، نیکبختی معرفی می‌کند، آن را غایتی می‌داند که آدمی، پس از یادگیری، از طریق «عادت» و «ممارست» می‌تواند به آن دست یابد. او حاصل تعقل در حیطه‌های مختلف را رفتار فضیلت‌مندانه‌ای عنوان می‌کند که نه در دوره‌ای کوتاه، بلکه در دراز مدت و در کل زندگی انسان، تنها از طریق تربیت، ممارست و عادت وقوع می‌یابد؛ این تکرار می‌تواند ارادی و آگاهانه حاصل شود (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۰۹۹b). بر مبنای این دیدگاه، چنانچه رفتاری در آدمی با عادت تثبیت شود، تغییر دادن آن دشوار خواهد بود؛ زیرا عقل باید مجاب شود که رفتار کردن به شیوه‌ای دیگر بهتر است تا آدمی بتواند بر عادت خود غلبه کند.

ارسطو عادت را از مؤلفه‌های تأثیرگذار در سنین مختلف آدمی بیان می‌نماید؛ با این تفاوت که در سنین کودکی، عادات بر تعقل تقدم دارد و در سنین بزرگسالی شاهد تقدم تعقل بر عادات هستیم؛ بنابراین بر مبنای دیدگاه ارسطو زمانی می‌توان عادت را ارزشمند دانست که عملی که به صورت عادت در نفس انسان شکل گرفته است، در مرحله نخست توسط قوه عاقله انتخاب شده باشد.

ارسطو عادت را به عنوان یکی از شیوه‌های کسب توانایی معرفی می‌کند. در واقع عادت و آموزش از شیوه‌های اکتساب توانایی آدمی‌اند که ارسطو میان آن دو تفاوت قائل می‌شود. انسان موجودی نیست که تمام یا اکثر خصلت‌ها و قابلیت‌هایش ناشی از طبیعت او باشد؛ بلکه آموزش و عادت برای او در کسب توانایی‌ها و خصلت‌های نیک و بدش نقش اصلی را دارد. از نظر ارسطو، فضیلت‌ها و رذیلت‌ها ناشی از طبیعت آدمی نیستند، بلکه طبیعت آدمی به‌گونه‌ای است که این قابلیت را دارد تا آن فضائل و رذائل را بپذیرد و مراحل

1 Habit.

۲. ἦθος (Ethos) واژه یونانی عادت است که در تعابیر مختلف شخصیت، وضع اخلاقی آدمی و همچنین آداب و رسوم و اخلاقیات به‌کار می‌رود.

استکمال آنها را با همان شیوه‌های اکتسابی محقق سازد (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۱۰۳b). همچنین تفاوت فضیلت با توانایی‌های طبیعی در این است که فرد تا عمل فضیلت‌مندانه انجام ندهد و با تکرار و تمرین، آن عمل در او تبدیل به عادت نشود، فضیلت‌مند نخواهد بود. از این‌رو آدمی با تکرار عمل فضیلت‌مندانه، صاحب آن فضیلت خواهد شد. به عبارت دیگر در دیدگاه ارسطو هر یک از اعمال انسان - فضائل یا رذائل - شخصیت او را می‌سازند و این موارد همان خصلت‌هایی است که در نفس انسان رسوخ می‌کنند و «ملکه» می‌شوند، و شخصیت و سیرت او و یا به تعبیر دیگر شاکله انسانی او را پدید می‌آورند (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۱۰۳b).

لازمه تکمیل چیستی مفهوم عادت نزد ارسطو، تبیین مفهوم ملکه در دیدگاه وی است. در واقع، ارسطو ملکه را چگونگی و کیفیت پایدار نفس یا همان بطئی الزوال در مقابل «حال» که سریع‌الزوال است، می‌داند؛ در علم النفس ارسطویی، از ملکه به عنوان «هیئت راسخه» تعبیر شده است. ارسطو بر این باور است که انسان، در ملکات نفسانی، احساسات خود را که به نحو خاصی موجود است، مدیریت می‌کند؛ درحالی‌که فضیلت‌ها و رذیلت‌ها حالت‌های راسخ و پایداری هستند که از جنس احساسات به شمار نمی‌آیند؛ زیرا سریع‌الزوال نیستند و به تعبیر ارسطو، عمل آنی ندارند. ارسطو همچنین بر این باور است که فضایل و رذایل اخلاقی، در زمره استعداد نیز قرار نمی‌گیرند؛ زیرا استعداد در طبیعت انسان نهاده شده است و طبیعت انسان در قبال کسب فضائل و رذایل اخلاقی خنثی عمل می‌کند، بنابراین بر مبنای دیدگاه ارسطو، فضائل و رذائل اخلاقی از جنس حالت‌های پایدار و جزء ملکات می‌باشند (ارسطو، ۱۴۰۱: ۳۸ - ۴۰). ارسطو همچنین میان اعمال و ملکات تفاوتی قائل می‌شود و این دو را به معنایی واحد، اختیاری نمی‌داند؛ بلکه بر این باور است که اختیاری بودن اعمال انسان بیشتر از اختیاری بودن ملکات او است؛ زیرا انسان بر اعمال خود حاکم است و به همه مراحل آن علم دارد، اما در ملکات، تنها به مرحله و گام اول آن آگاه است؛ در حالی‌که به واسطه هر عمل انسان، ملکات نفسانی او در حال رشد تدریجی هستند، بدون اینکه انسان از آن آگاهی داشته باشد. به بیان ارسطو این امر منافاتی با اختیاری بودن ملکات ندارد؛ زیرا در ابتدای انجام عمل، انسان مخیر به انجام و عدم انجام آن است (همان: ۶۰).

از بررسی دیدگاه ارسطو در باب دو مفهوم عادت و ملکه به روشنی می‌توان دریافت که در دیدگاه او - که پایه‌های گفتمان مشائی را بنا نهاده است - میان عادت و ملکه تمایزی مشاهده نمی‌شود؛ بلکه هر کجا سخن از ملکه است، منظور همان عادت است که با تکرار فعل در نفس حاصل شده است.

۲. عادت و ملکه در دیدگاه فارابی

فارابی بر این باور است که تربیت بر مبنای عادت دادن نفس انسان‌ها قابل اجراست. چیستی عادت در

دیدگاه فارابی بر مبنای تکرار کردن یک فعل به دفعات بسیار، در زمانی طولانی و اوقاتی به هم نزدیک تعریف می‌شود (فارابی، ۱۴۱۳: ۲۳۶ - ۲۳۵). در این دیدگاه آنچه با تعلیم در نفس حاصل شود، هیئت نام دارد. فارابی در برخی موارد، هیئت را معادل ملکه به کار می‌برد و آن را بر هر حالتی که بر اثر تکرار و عادت در نفس شکل می‌گیرد، رسوخ پیدا می‌کند و در فعل و خلق فرد تأثیر می‌گذارد، اطلاق می‌نماید. فارابی یکی از سطوح شکل‌گیری هیئت‌های نفسانی - که بر اثر اراده و تحت تأثیر عادت در نفس شکل می‌گیرند - را اخلاق معرفی می‌کند که در صورت راسخ شدن در نفس و بطئ الزوال بودن آن، «ملکه» نامیده می‌شود که استعداد قریب و منشأ فعلی خاص است؛ این هیئات نفسانی در صورتی که سریع الزوال باشد، «حال» نام دارد (فارابی، ۱۴۰۸: ۱ / ۵۳ - ۵۱). همچنین فضائل و رذائل خلقی را تحت ملکه و حال دانسته و در تعبیری دیگر، ملکه را حصول صواب عنوان می‌کند که یا زوال‌ناپذیر و یا زوال آن بسیار دشوار است (فارابی، ۱۴۰۸: ۳ / ۸۱؛ فارابی، ۱۴۱۳: ۲۳۵). ایجاد استعداد جهت صدور افعال متعدد در انسان بر مبنای دیدگاه فارابی، می‌تواند یا ناشی از طبیعت باشد و یا ناشی از حال و ملکه - که بر اثر اراده و عادت در نفس محقق شده‌اند -؛ بنابراین در صورتی که انسان طبعاً یا عادتاً خود را آماده فعلی نساخته باشد، در انجام آن ضعیف خواهد بود (فارابی، ۱۴۰۸: ۱ / ۳۲۳ و ۵۲ - ۵۱).

فارابی در تعریف فضائل و رذائل اخلاقی با اشاره به دو مفهوم عادت و ملکه، این دو مفهوم را برای فضیلت و رذیلت، جنس به شمار می‌آورد و ملکات نفسانی را لازمه حصول سعادت می‌داند؛ همچنین بر این باور است که ملکات به دلیل رسوخی که در نفس دارند، گویی امور طبیعی و فطری‌اند (فارابی، ۱۴۰۵: ۲۰ و ۳۸؛ فارابی، ۱۴۱۳: ۱۶۳ - ۱۶۰). فارابی همچنین به دو تعبیر از ملکات اشاره می‌نماید: ملکات عملی و ملکات ارادی که در بحث از فضائل خلقی به چپستی آنها پرداخته و بر این باور است که لازمه شکل‌گیری فضائل خلقی، عادت نفس به ملکات عملی است^۱ (فارابی، ۱۴۱۳: ۱۶۵). او از هیئت‌های حاصل در نفس به ملکات ارادی نیز تعبیر می‌کند که از جمله آنها، خلقیات است (فارابی، ۱۹۹۵م: ۱۱۴). فارابی در تعبیری هیئات را مشکک و دارای قوت و ضعف دانسته و خلق را داخل در ملکه برشمرده است (فارابی، ۱۴۰۸: ۸۱). طبق دیدگاه فارابی عادت، سبب ایجاد و شکل‌گیری ملکات می‌شود و انسان در سطح فعل به افعال خاصی عادت می‌کند که به تدریج، ملکه آن در نفس او شکل می‌گیرد که با عبارت «تمکن بالعاده» به شکل‌گیری هیئات نفسانی بر اثر عادت اشاره دارد؛ در این دیدگاه، هیئت‌های شکل‌گرفته در نفس بر اثر عادت، متعلق مدح و ذم یا فضیلت و رذیلت واقع می‌شود (فارابی،

۱. التادیب هو طریق إيجاد الفضائل الخلقية و الصناعات العملية في الأمم. و التعليم هو بقول فقط، و التادیب هو أن تعود الأمم و المدنيون الأفعال الكائنة عن الملكات العملية (بنگريد به فارابی، ۱۴۱۳: ۱۶۵).

۱۴۰۵: ۳۵ - ۳۱). فارابی به چیزی اشاره می‌کند که توسط آن، اخلاق جمیله در انسان تبدیل به ملکه می‌شود و سپس به امری می‌پردازد که به واسطه آن، نیروی ادراک صادق در نفس به صورت ملکه حاصل می‌شود. مقصود فارابی از ملکه در باب فضیلت این است که نیکویی چنان باشد که زوال آن ناممکن و یا بسیار دشوار باشد. بنابراین تمامی خلق‌های زیبا و زشت را اموری اکتسابی می‌داند که در نفس انسان، امکان تحقق می‌یابند (فارابی، ۱۹۹۶: ۸۰).

۳. بررسی عادت و ملکه در دیدگاه ابن‌سینا

دو مفهوم ملکه و عادت در اطلاق‌هایی نزد فارابی و ابن‌سینا از جهت مفهومی با بطئی الزوال بودن و از جهت مصداقی با خلق در ارتباط‌اند. مراد از عادت در دیدگاه ابن‌سینا همچون فارابی تکرار فعل واحد به دفعات متعدد و در اوقات طولانی و قریب به هم است. ابن‌سینا خلق را از عادت دانسته و در صنعت^۱ نیز هر صنعت را بر اثر عادت منجر به فعل می‌داند (ابن‌سینا، ۱۳۲۶: ۱۴۶). وی صنعت را ملکه‌ای نفسانی می‌داند که افعال ارادی نفس بدون قید علم و آگاهی از آن صادر می‌شوند^۲ (ابن‌سینا، ۱۴۰۵: ۳ / ۲۶۰؛ ۱ / ۲۰). وی بر این باور است زمانی که انسان فعلی را تکرار کند، به واسطه این تکرار، هیئتی در نفس شکل می‌گیرد که همان عادت است و منجر به حصول ملکه‌ای می‌شود که صدور افعال و شکل‌گیری خلقیات مختلف، ناشی از راسخ شدن این هیئت‌ها در نفس است. ابن‌سینا بر این باور است که تکرار، نوعی اذعان، عادت و یا خلق را در نفس ایجاد می‌کند و چنین اموری، حصولی از جنس تمکن دارند که عارض بر نفس و تشکیکی‌اند (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۱ / ۸۲). در دیدگاه ابن‌سینا رسوخ فعل در نفس هرچه بیشتر شود، از میزان فکر کاسته می‌شود. بنابراین زمانی که عادت به انجام فعلی، تشدید شود، از شعور و ادراک و توجه انسان به آن کاسته می‌شود و صورت فعل طبیعی و بدون رویه را پیدا می‌کند. ابن‌سینا تمامی این امور را ملکات اخلاقی دانسته است و همانند فارابی خلق را حاصل ملکات و در تعبیری هیئت‌های راسخ در نفس می‌داند. در این مرحله هیئت‌های نفسانی به رسوخ، تمکن و زوال‌ناپذیری رسیده‌اند که پشتوانه آن در تکرار و عادت است. این دیدگاه از مواضعی است که نشان می‌دهد ابن‌سینا همانند فارابی، میان عادت و خلق که آن را ملکه دانسته، مغایرت و مزی قائل نشده است و عادت را همان ملکه تلقی می‌نماید؛ به عبارت دیگر ملکه را به عادت فرومی‌کاهد. ابن‌سینا نه تنها تمایزی میان عادت و ملکه قائل نشده است، بلکه ملکه را عادات متمکن در نفس می‌داند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۴۲۹). بنابر دیدگاه ابن‌سینا، فضائل و رذائل اخلاقی، افعال ممدوح و مذموم نیستند بلکه ملکه صدور افعال ممدوح و مذموم‌اند و در صورتی چنین

۱. صنعت همانند خلق حاصل تکرار و عادت به فعل است (فارابی، ۱۴۰۵: ۱۴؛ و ۱۴۱۳: ۲۳۶).

۲. و الصناعة ملکه نفسانیة تصدر عنها أفعال إرادية بغير روية تنحو تماماً مقصوداً (ابن‌سینا، ۱۴۰۵: ۳ / ۲۶۰؛ ۱ / ۲۰).

خواهند بود که این افعال فضیلت و رذیلت به راحتی تحقق یابد و ضد آن به سختی و با مشقت محقق شود (ابن سینا، ۱۴۰۵: ۱ / ۱۷۲؛ همو، ۱۴۰۴: ۴۶۶).

ب) تحلیل تمایز حکمت متعالیه با گفتمان مشائی در تبیین عادت و ملکه از حیث مؤلفه‌های مفهومی

اساساً ورود انسان به عالم مادی با استكمال نفس او همراه است؛ و این استكمال زمانی می‌تواند در شاکله انسانی بروز و ظهور نماید که انسان در مسیر رشد اخلاقی قرار گرفته باشد. کسب صفات اخلاقی و تربیت نفس، گاهی از روی انجام عملی به صورت مکرر است که «عادت» نام دارد و گاهی نیز مقید به قیدی به نام آگاهی می‌شود که «ملکه» نام می‌گیرد. تکرار افعال، سبب پیدایش اخلاق و ملکات نفسانی خواهد شد و این ملکات نفسانی که در این دنیا شاکله انسان را تشکیل داده‌اند سبب پیدایش بدن‌های اخروی خواهند بود (ملاصدرا، ۱۳۴۱: ۱۶۲). بر این مبنا ملاصدرا، عادت را فعل متکرری می‌داند که با حصول آن، ملکه‌ای در نفس انسان ایجاد شده و یا مقدمه ایجاد یک ملکه نفسانی می‌شود (ملاصدرا، بی تا (الف): ۱۶۸) و ملکه را ذاتی و جزء هویت انسان دانسته و بر این باور است که ملکه (برخلاف عادت) به لحاظ صورت، همان فعل است؛ از این رو هر عملی که انسان در مرتبه دنیوی انجام دهد، اثری از آن در نفس پدید خواهد آمد که اگر آن فعل و عمل را تکرار کند، به صفتی راسخ و پایدار در نفس مبدل خواهد شد که بدان ملکه گویند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۹ / ۲۹۳ - ۲۹۰ و ۷ / ۸۲).

در اینجا ملاصدرا به نکته‌ای اساسی و مهم می‌رسد که ملکات می‌توانند جوهری نفس انسان شوند. مبنای این نظریه، نمی‌تواند مشائی باشد. برای نمایان شدن وجهی از نوآوری ملاصدرا در این بحث به نکته‌ای که فخررازی در مفهوم ملکه بیان نموده است، اشاره می‌کنیم. فخررازی بر آن است که ملکه به عنوان یکی از کیفیات نفسانی، عارض بر نفس است و در این باب به بحث شاکله اشاره کرده و آن را از امور اکتسابی نفس برمی‌شمرد. فخررازی در تفسیر آیه «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء / ۸۴) اذعان می‌کند که شاکله جوهری انسان است، اما توان اثبات فلسفی آن را ندارد (فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۱ / ۳۹۱؛ همو، ۱۴۱۱: ۱ / ۳۱۹ و ۴۰۲).

براساس دیدگاه ملاصدرا، عادت پنداشتن ملکه، خطا است. ملکه هیئتی است که در اثر عادت ایجاد شده و موجب می‌شود عمل، بدون تأمل و مشقت انجام شود. عادت، غایت تکرار عمل و مقدمه ایجاد ملکه است و اگر وصف فعل واقع شود به معنای فعلی است که در اثر ملکه انجام می‌شود. از این رو خُلق به معنای ملکه انجام عمل خواهد بود که به فضیلت و رذیلت تقسیم می‌شود. در دیدگاه ملاصدرا ملکات

راسخ نفسانی سبب پایدار شدن رفتارهای ناشی از آن ملکه خواهند شد؛ بدین معنا که ثبات رفتاری در انسان نشان‌دهنده ملکه آن رفتار است. اینجاست که اخلاق، ملکه نفس تلقی می‌شود. بنابراین، اخلاق به ملکات نفسانی تعریف می‌شود و نه به خود رفتار. این تعریف از ملکات نفسانی براساس گفتمان مشائی کمالات ثانوی و عارض بر نفس‌اند و طبق دیدگاه صدرالمآلهین، کمال اول و جوهری نفس خواهند شد. بر این اساس طبق دیدگاه مشاء استکمال نفس در بُعد اخلاقی در کمالات ثانوی نفس است و بر مبنای حکمت متعالیه، کمال اول و تحول وجودی است. در ادامه مقاله، به این بحث خواهیم پرداخت.

ج) تبیین فلسفی و وجودشناختی مبانی عقلی دیدگاه ملاصدرا در مرز میان عادت و ملکه

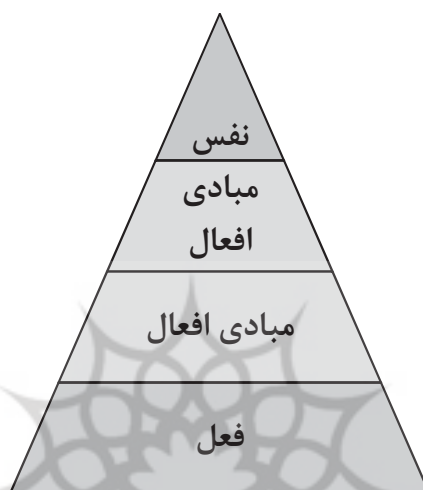
از نظر آموزه‌های الهیاتی و فلسفی، ملاصدرا به این ایده دست یافته است که شیوه رشد و استکمال نفس انسان در حیطه اخلاق، نباید عادت باشد (ملاصدرا، ۱۴۲۲: ۴۶۳ - ۴۶۱). عادت، تنها می‌تواند به عنوان یک ابزار کمک‌کننده باشد و به عبارت دقیق‌تر می‌توان از آن به عنوان تسهیلگر استفاده کرد؛ اما نمی‌توان آن را مبنا و اصل قرار داد. تغییر اعمال و رفتار انسان بدون تغییر در شاکله نفسانی و شخصیتی که شکل گرفته شده براساس ملکات نفسانی انسان است، ممکن نیست. در فلسفه، طبق تعبیر پیشینی که در تعریف انسان به کار رفته است، انسان حیوان ناطق تلقی می‌شود. براساس این تعبیر، انسان و حیوان هر دو می‌توانند عادت کنند؛ اما اگر در پی ترویج کردار و رفتار نیک و شایسته در راستای ارتقای جوامع انسانی هستیم، با تبدیل و ترویج کردار و عملکرد نیک به عادت، حی بودن انسان را نادیده گرفته‌ایم و تنها به بُعد حیوانی او توجه کرده‌ایم. از آنجا که عملکرد و افعال انسان ناشی از قوای فعلی اوست، پیش از بررسی رفتار و عملکرد انسان لازم است به سنجش قوایی که این افعال از آنها صادر و به فعلیت می‌رسند پرداخته شود.

بر مبنای تقسیم‌بندی ملاصدرا قوه فعلی به چهار قسم تقسیم می‌شود: قوه فعلی بالطبع یا قوه طبیعی که به طبیعت حاصل می‌شود^۱ و این امر می‌تواند به دو گونه صورت پذیرد: در اقسام غیرحیوانی و در اقسام حیوانی. گاهی نیز قوه فعلی، بالطبع نیست بلکه حصولش یا بالعاده یا بالملکه و یا بالاتفاق است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳ / ۱۷)؛ ملاصدرا در این تقسیم‌بندی‌ها به فاعل بالقصد می‌رسد و بحث قدرت را مطرح و تمایز این بحث را با عادت، طباع و اتفاق بیان می‌نماید. به عبارت دیگر، ملاصدرا در این بحث از سطوح بالاتر از فعل سخن به میان آورده است. سطح بالاتر از رفتار در انسان عبارت است از مبدأ درونی افعال با حفظ گوناگونی؛ یعنی نفس بالاترین سطح رفتار و واحد است. به بیان روشن‌تر، قوای نفس، گوناگون و سطح بالاتر از نفس هستند، اما به دلیل متنوع بودن افعال، این گوناگونی را حفظ

۱. یحصل بالطبع ... (بنگرید به: ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳ / ۱۷).

می‌کند. در تعریف فلسفی، سطح بالاتر از فعل، مبدأ درونی افعال گوناگون بر آمده از طرق متعدد است که مبدأ تأثیر و صدور فعل خواهد بود و این پیوند، یک پیوند علی و معلولی می‌باشد، هرچند که علت تامه نیست. همچنین این مبادی درونی افعال امری حادث‌اند و از طرق مختلف حاصل شده‌اند، چه بسا انسان در بدو تولد فاقد این مبادی باشد.

بر مبنای دیدگاه ملاصدرا مبدأ درونی فعل، دارای سطوح ذو مراتب است؛ مانند یک هرم که نفس، در رأس آن و فعل، قاعده آن و مبادی مختلف در میانه هرم قرار دارند؛



این مبادی مختلف، امور درونی‌اند؛ بدین معنا که چیزی در درون انسان اعم از اینکه در جسم یا در نفس او باشد، باید حاصل شود تا آن امر سبب وقوع فعل شود. از نظر ملاصدرا این امور درونی که مبادی فعل محسوب می‌شوند، در آن چهار دسته‌ای که ذکر آن گذشت قرار می‌گیرند. ملاصدرا در این بحث، ادعای حصر استقرائی و یا حصر عقلی ندارد، بلکه از نظر او تنها الگوی فهم فعل، مهم تلقی می‌شود. بنابراین ملاصدرا برای فهم فعل، یک الگو ارائه می‌دهد که این الگو نسبت به ارسطو و فارابی بسیار پیشرفته است و با روان‌شناسی قابل مقایسه است؛ این امور درونی از نظر ملاصدرا به چهار شکل بالطباع، بالصناعه، بالعاده و یا بالاتفاق حاصل می‌شوند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳ / ۱۷).

از بیان مبادی فعل می‌توان به درجه اهمیت مسئله عادت و ملکه در انسان رسید. و براساس آنچه بیان شد، از ارسطو تا ملاصدرا تمایزی میان ملکه و عادت یافت نمی‌شود و حتی شیوه‌های تربیتی که افلاطون برمی‌شمرد، نشان‌دهنده آن است که نفوس انسان‌ها را با تکرار می‌توان تربیت کرد؛ گویی تکرار با ملکه پیوند خورده است. به عبارت دیگر، انسان با تکرار به حالت و مرتبه‌ای دست خواهد یافت که اگر به آن حالت رسید، صدور فعل از او به سهولت خواهد بود. نوآوری‌های نظام فلسفی صدرایی حاکی از آن است که در میان نظام‌های مختلف فلسفی، اعم از اسلامی و غربی، معقول‌ترین روش و اصول را برای تبیین

حقیقت وجودی انسان و تبدلات نفسانی ملازم با افعال و افکار آدمی ارائه کرده است. لذا ابتدا لازم است برخی مبانی فلسفی حکمت متعالیه مانند رابطه نفس و بدن طبق قاعده «النفس فی وحدتها کل القوی»، اصالت و تشکیک وجود، حرکت جوهری نفس و به تبع آنها نظریه جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند. این مبانی، اصول دقیقی هستند که براساس آنها می‌توان از فرآیند تحول وجودی انسان طبق ملکات نفسانی، خلقیات و رفتار و نیز تعامل وجودی میان افعال و افکار انسان با ذات حقیقی و چهره باطنی او تبیین معقول و مستدلی ارائه کرد.

در حکمت متعالیه با پذیرش اصالت و تشکیک وجود و حدوث جسمانی و بقاء روحانی نفس، حرکت جوهری نفس می‌تواند در پست‌ترین مرتبه باشد که متناسب با رسوخ این دسته از ملکات رذیله در نفس است. از این رو، بر مبنای دیدگاه ملاصدرا نفوس انسانی در ابتدای حدوث، صورت نوع واحد یعنی انسان‌اند؛ ولی همین نفوس برای انواع مختلف برزخی و اخروی در حکم ماده آنها قرار خواهند گرفت (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۹ / ۲۴۷ - ۲۲۷). بنابراین، در حرکت جوهری است که صورت و شاکله حقیقی نفس مشخص می‌شود. فرآیند این حرکت به‌گونه‌ای است که جهت و شدت و ضعف تحولات نفسانی رابطه تنگاتنگی با فعل انسان دارد. می‌توان گفت در خلال حرکت جوهری، نوعی تأثیر و تأثر میان افکار، افعال و اخلاق و هویت حقیقی و باطنی انسان واقع می‌شود. ملاصدرا بر مبنای دیدگاه حرکت جوهری، ابتدا اتحاد ترکیبی نفس با قوای خود را بیان می‌نماید و سپس مشکک بودن نفس و امکان استکمال‌پذیری آن را مطرح می‌کند و در نهایت به حرکت جوهری نفس می‌پردازد. بر این اساس طبق دیدگاه ملاصدرا، حرکت در تمام اجسام عالم و در نفوس جاری است؛ این حرکت تا زمانی ادامه خواهد یافت که موجودات به تجرد کامل برسند. بر مبنای حرکت جوهری و طبق دیدگاه تشکیکی بودن وجود در حکمت متعالیه، انسان دارای مراتب تشکیکی از بدن مادی است و همچنین دارای بدن دیگری نیز می‌باشد که آن را با ملکات نفسانی که در این مرتبه از زندگی دنیوی کسب می‌کند، برای خود شکل می‌دهد. بنابراین نفس در مرتبه حدوث، جسمانی است، اما در طی مسیر کمالی خود و حرکت از بدن طبیعی به بدن برزخی و اخروی که با حرکت جوهری پیش می‌رود، صورتهایی متناسب با ملکات و آنچه در نشئه دنیوی بدان عمل کرده و برای نفس خویش کسب کرده است را می‌پذیرد که این صورتهای در نهایت در مرتبه دیگر از جهان، یعنی در نشئه آخرت، برای وی ظاهر می‌شوند و قالبی برای پذیرفتن نفس انسان قرار خواهند گرفت (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۹ / ۲۱؛ همو، ۱۳۶۶: ۴ / ۲۷۹).

صورت جوهری شدن ملکات، مستلزم انقلاب ماهیت نیست

تعبیر دقیق‌تر از گزاره «جوهری بودن» ملکات نفسانی «جوهری شدن» آن است. ملاصدرا همانند سایر فیلسوفان، ملکات را در گام نخست، عارض بر نفس می‌داند؛ اما ایده اصلی او مبنی بر آن است که این

ملکات عارض شده بر نفس می‌توانند جوهری نفس شوند؛ بدین معنا که امری که ماهیت عرضی دارد، جوهر می‌شود. حال مسئله این است که آیا تبدیل عرض به جوهر، انقلاب ماهیت است؟ در اینجا دو مسئله باید از یکدیگر تفکیک شود:

۱. انقلاب از قلب است و قلب نیز در اینجا به معنای تحول است. به عنوان مثال یک شیء از لحاظ ماهیت اگر دارای ماهیت کم است، ماهیت کیف به دست آورد؛ و در مسئله جوهری‌انگاری ملکات آیا لازم می‌آید که شیء هم عرض باشد و هم جوهر (وجود با عرض، عرض است و با جوهر، جوهر است)؟
۲. چنانچه ملکات، عارض بر نفس‌اند و به صورت جوهری تبدیل می‌شوند، آیا این صورت جوهری شدن، تعبیر دقیقی است؟

ملاصدرا از تحول سخن به میان می‌آورد. یک پاسخ و راه‌حل این است که بر مبنای دیدگاه ملاصدرا، ملکات نفسانی از ابتدا، صورت جوهری‌اند؛ در این صورت، استکمال نفس انسانی، استکمال به کمال اول می‌شود و پیامد آن این است که اساساً انسانیت نوع نبوده و جنس است؛ اما اگر ملکات نفسانی را صورت جوهری ندانیم، بلکه عرض در نظر بگیریم، استکمال نفس به کمالات ثانیه خواهد بود. بنابراین اگر ملکات نفسانی که راسخ در نفس انسان‌اند، صورت جوهری شوند، آن شدن نیز تحول به کمال اول می‌شود. اگر ملاصدرا بر این باور است که انسان در آخرت به صورت انواع مختلفی خواهد بود و بر کلام معصوم علیه السلام تکیه می‌کند، ابتدا براساس اصول و مبانی حکمت متعالیه به تبیین عقلی این امر پرداخته و ارتباط میان عقل، وحی و اخلاق را در این بحث نشان داده است و بر این باور است که انسان به حسب نوع اخلاق و ملکات راسخ نفسانی خود، در قیامت صورت مناسب با آن اخلاق و ملکات برایش حاصل خواهد شد و این همان تجسم اعمال و تجسد اخلاق است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۸۸؛ همو ۱۳۴۱: ۹۴؛ ملاصدرا، بی‌تا: ۸۷).

بنابراین براساس آنچه بیان شد، بحث استکمال نفس در جوهری شدن ملکات نفسانی دارای اهمیت است. استکمال به معنای دریافت و طلب کمال است؛ و کمال دو گونه است؛ کمال اول و کمال ثانی که هر کدام به بالقوه و بالفعل تقسیم می‌شوند. در این قسمت از بحث، توجه ما در قسم بالفعل خواهد بود. کمال اول به صورت نوعیه‌ای اطلاق می‌شود که نوعیت نوع به آن است. نفس ناطقه کمال اول نوع انسان است. هر صورت نوعی کمال اول است و کمال اول، مبدأ فعل است؛ اما تحقق عینی فعل به کمال ثانی مربوط است. به عبارت دیگر این تعبیر که «انسان ناطق است»، یعنی در وجود او مبدأ نطق قرار دارد؛ اما به فعلیت رسیدن این مبدأ نطق، کمال ثانی اوست. با توجه به این نکته، استکمال نفس در مفهوم مشائی کلمه دریافت کمالات ثانیه است. بدین معنا که انسان، دارای نفسی است که این نفس،

کمال اول اوست که مشکک و ذو مراتب نیست و به حصول آن، انسانیت، حاصل است. حال این نفس، کمالات ثانیه، یعنی اعراض را دریافت می‌نماید که این امر در تعریف ملاصدرا «معرفت» نام دارد و به عبارت دیگر، نفس، معرفت را درمی‌یابد و معرفت از کمالات ثانیه نفس است.

بنابر تحلیل فوق، استکمال، در پارادایم و گفتمان مشائی، کمال ثانیه است، اما در دیدگاه ملاصدرا می‌تواند کمال اول باشد؛ یعنی همان «شدن نفس» باشد. به ویژه در مسئله جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء بودن نفس. به عبارت دیگر وجود انسان، یک وجود ثابت نیست و از مقوله شدن است؛ همچنین ملکات اخلاقی نیز سبب حصول کمالات وجودی انسان خواهند شد. انسانی که اخلاق‌ورزی می‌کند، در حال استکمال نفس خویش است؛ بدین معنا که مراتب وجودی‌اش، برتر می‌شود. بنابراین استکمال در ره‌آورد فلسفی ملاصدرا به کمالات ثانیه نیست، بلکه به کمال اول است؛ یعنی نفس در اینجا تمام و کمال، حاصل نیست تا اعراض بر آن وارد شوند، بلکه در مسیر شدن است که در این مسیر تجرد می‌یابد و دارای مراتب می‌شود.

بنابراین طبق ره‌آورد ملاصدرا، استکمال نفس به معرفت، به معنای رشد و تحول وجودی است؛ زیرا استکمال، یک امر تدریجی و فرآیندی است که پس از آن به انسان کامل خواهیم رسید؛ اما بر مبنای مشائی می‌توان از آن تعبیر به استکمال کشکولی کرد؛ بدین معنا که نفس انسان به مثابه کشکول و کسب معرفت به مثابه پر شدن کشکول است.

اساساً تحول وجودی و جوهری انسان در مسیر پذیرش صورت متناسب با عمل خواهد بود. بر مبنای دیدگاه ملاصدرا نفس و بدن دارای ارتباط متقابل اند و نفس از یک سو با حدوث خود در این عالم توسط ابزار بدن افعال خویش را تحقق می‌بخشد و در مسیر تکاملی خود حرکت می‌کند و از سوی دیگر هنگام مفارقت و مجرد شدن از بدن از سنخ عالم ملکوت خواهد شد و صورتی همانند ملکات خود که در عالم ماده توسط تکرار افعال، در او راسخ شده است را کسب خواهد کرد (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۵ / ۴۲۸). ملاصدرا بر مبنای آیه «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء / ۸۴) افعالی که از انسان صادر می‌شود را مطابق و متناسب با شاکله که همان ساختار وجودی انسان است، بیان می‌کند و بر این باور است که تکرار فعل، به تدریج زمینه تجسم آن را در نفس فراهم می‌سازد (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۸۸). علاوه بر این مبانی استدلالی، ملاصدرا به انتقال نفوس انسانی پس از ترک جسم دنیوی به بدن اخروی که مطابق با ملکات نفسانی مکتسبه انسان در این دنیا شکل گرفته است اشاره می‌کند که این انتقال و ورود به جسم اخروی به معنای نبود و سپس بود شدن نیست، بلکه به معنای تجسم اعمال و ملکات نفسانی انسان است. بنابراین می‌توان تلاش ملاصدرا را در مسیر اثبات چگونگی تکامل و تحول نفس انسان از جهان مادی به مرتبه

ملکی یا شیطانی دانست که این امر تنها در پرتو ملکات مکتسبه نفس انسانی در جهان مادی صورت خواهد پذیرفت؛ زیرا تحول و سیروورت نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی متناسب با ملکات خلقی مکتسبه‌ای است که نفس انسانی در دنیا با اعمال اختیاری خود کسب کرده است و جوهری او شده است. اینک برای فهم بهتر دستاوردهای پژوهش حاضر، اساسی‌ترین تمایزات میان دو دیدگاه فیلسوفان مشاء و صدرالمتهلین در مسئله ماهیت عادت و ملکه در جدول زیر ارائه می‌شود:

گفتمان صدرايي	گفتمان مشائي
۱. میان عادت و ملکه نه تنها حالت تساوق برقرار نیست، بلکه مفاهیمی متمایز از یکدیگرند. اینک ملکات نفسانی را هم‌رتبه با عادات تلقی کنیم، به معنای فروکاستن ملکات است. ظاهر فعل از روی عادت و ملکه یکسان است، اما در حقیقت باید آنها را دو فعل با دو مبادی سنجش جداگانه دانست؛ زیرا ملکه بر خلاف عادت با مؤلفه‌های دیگری از جمله قید علم و آگاهی همراه است. ۲. عادت، حالت عارض بر نفس است، درحالی که ملکات، اگر راسخ شوند، جوهری نفس خواهند شد. ۳. استکمال نفس در بُعد اخلاقی در کمال اول و تحول وجودی است. بنابراین جوهری شدن ملکات نفسانی به معنای انقلاب نخواهد بود. ۴. شیوه رشد و استکمال نفس انسان در باب اخلاق، نباید عادت باشد؛ زیرا عادت، ابزار و تسهیلگر است و اگر در پی ترویج کردار و رفتار نیک و شایسته در راستای ارتقاء و تحول وجودی افراد و سپس جوامع انسانی هستیم، با تبدیل، ترویج کردار و عملکرد نیک به عادت، حقیقت نفوس انسان‌ها را نادیده گرفته‌ایم. ۵. خلق، ملکه‌ای است که به واسطه آن، افعال از انسان به سهولت صادر می‌شود. بنابراین ملکات راسخ نفسانی سبب پایدار شدن رفتارهای ناشی از آن ملکه خواهند شد. به عبارت دیگر ثبات رفتاری در انسان نشان‌دهنده ملکه آن رفتار است. اینجاست که اخلاق، ملکه نفس تلقی می‌شود. بنابراین، اخلاق به ملکات نفسانی تعریف می‌شوند نه خود رفتار.	۱. ملکه همان عادات تکرار شده است و مرزی میان این دو مفهوم وجود ندارد. ۲. ملکات نفسانی همچون عادت عارض بر نفس‌اند. ۳. استکمال نفس در بُعد اخلاقی در کمالات ثانویه نفس است. ۴. شیوه رشد و استکمال نفس انسان در باب اخلاق، عادت است. ۵. خلق از عادت ناشی می‌شود و در صنعت نیز هر صنعتی بر اثر عادت منجر به فعل و رفتار خواهد شد.

نتیجه

نخستین گام پژوهش در حوزه اخلاق، نفس‌شناسی و مهم‌ترین بخش در باب خُلق، عادت و ملکه نفسانی است. از این‌روی این دو مفهوم، مبنای اخلاق فضیلت‌گرایانه نزد فیلسوفان مسلمان قرار گرفته است. از بررسی و تحلیل چپستی عادت و ملکه و نسبت میان این دو مفهوم، این‌گونه استنتاج می‌شود که در حوزه عادت و ملکات نفسانی میان گفتمان مشائی و حکمت متعالیه ملاصدرا تمایزاتی بنیادین وجود دارد. تبیین تمایز میان عادت و ملکه ضروری است تا به اشتباه در طریق رشد و استکمال نفس انسان، بر عادت تأکید نشود. بنابراین، مبنای پژوهش حاضر بر دیدگاه ملاصدرا بنا نهاده شد؛ زیرا بدون رویکرد نفس‌شناسی و هستی‌شناختی خاص صدرایی تبیین معقول از ملکات نفسانی و نسبت آن با خُلق و فعل انسان آسان نخواهد بود. ملاصدرا عادت را حالتی می‌داند که بر نفس انسان عارض می‌شود و بر خلاف گفتمان مشائی که ملکات را نیز همچون عادت عارض بر نفس می‌دانند، در تبیین ملکات نفسانی بر این باور است که ملکاتی که در نفس رسوخ پیدا کرده‌اند، جوهری نفس خواهند شد و همان حالت تکرار شده نیستند، بلکه مؤلفه‌های دیگری از جمله علم و آگاهی دارند. در گفتمان مشائی استکمال نفس در بُعد اخلاقی در کمالات ثانویه نفس است؛ اما ملاصدرا برخلاف این دیدگاه، استکمال نفس در بُعد اخلاقی را در کمال اول و تحول وجودی انسان می‌داند که براساس آن، جوهری شدن ملکات نفسانی به معنای انقلاب نخواهد بود؛ زیرا در اینجا معنای تحول مد نظر نیست. اگر ملکات نفسانی که راسخ در نفس انسان‌اند، صورت جوهری شوند، آن «شدن» نیز تحول به کمال اول می‌شود. ملاصدرا بر این باور است که نفوس انسانی در آخرت به صورت انواع مختلفی خواهد بود و به حسب نوع اخلاق و ملکات راسخه نفسانی خود، در قیامت صورت متناسب با آن اخلاق و ملکات برایشان حاصل خواهد شد و این همان تجسم اعمال و تجسد اخلاق بر پایه ملکات راسخه نفسانی است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۲۶ق). *تسع رسائل فی الحکمه و الطبیعیات*. قاهره: دار العرب.
۲. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵). *الاشارات و التنبیها*. قم: نشر البلاغه.
۳. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹). *النجاه*. تهران: دانشگاه تهران.
۴. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۳). *الاشارات و التنبیها*. شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی. قم: نشر البلاغه.
۵. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵ق). *الشفاء (منطق)*. قم: مکتبه آیة‌الله مرعشی.

۶. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق). *الشفاء (الهیات)*. تحقیق سعید زاید. قم: مکتبه آیه الله مرعشی.
۷. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۲۰۰۷م). *رساله فی الکلام علی النفس الناطقه (احوال النفس)*. فرانسه: بی نا.
۸. ارسطو، (۱۳۸۵). *اخلاق نیکوماخوس*. ترجمه محمد حسن لطفی. تهران: طرح نو.
۹. ارسطو، (۱۴۰۱). *اخلاق نیکوماخوس*. نقد و تفسیر مالک حسینی: راهنمای اخلاق نیکوماخوس ارسطو. تهران: کرگدن.
۱۰. ارسطو، (۲۰۰۷م). *الطبیعه*. قاهره: المركز القومي للترجمه.
۱۱. ایزدی، محسن (۱۳۹۵). ارزیابی خوب و یا بد بودن سرشت و شاکله انسان براساس حکمت متعالیه. *اندیشه نوین*. ۴۴ (۱). ۶۱ - ۷۴.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳). *رحیق مختوم: شرح الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة*. قم: اسراء.
۱۳. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۷). *شرح الأسفار الأربعة*. قم: بوستان کتاب.
۱۴. رازی، فخرالدین (۱۴۱۱ق). *المباحث المشرقیه فی علم الالهیات و الطبيعات*. قم: بیدار.
۱۵. رازی، فخرالدین (۱۴۲۰ق). *التفسیر الكبير (مفاتیح الغیب)*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. رضایی، مهران (۱۳۹۸). مفهوم شناسی تطبیقی ملکات نفسانی در آثار فلاسفه و حکمای اسلامی. *معرفت اخلاقی*. ۲۶ (۲). ۳۵ - ۴۶.
۱۷. ساجدی مهر، فهیمه (۱۴۰۰). تحلیل چستی مفهوم قرآنی شاکله در پرتو نسبت آن با انسان و افعالش. *مشکوٰۃ*. ۱۵۲ (۳). ۲۴ - ۴.
۱۸. سبزواری، ملاهادی (۱۳۴۹). *شرح منظومه*. تهران: نشر ناب.
۱۹. سعادت‌ی خمسه، اسماعیل. (۱۳۹۴). نسبت نظر و عمل با ملکات اخلاقی و تبدل ذاتی انسان در حکمت متعالیه. *خردنامه صدرا*. ۷۹ (۱). ۳۰ - ۱۷.
۲۰. شکر، عبدالعلی (۱۳۸۶). تجسم اعمال در حکمت متعالیه. *خردنامه صدرا*. ۴۹ (۳). ۷۴ - ۸۱.
۲۱. طوسی، نصیرالدین (۱۴۱۳ق). *اخلاق ناصری*. تهران: علمیه اسلامیة.
۲۲. فارابی، ابونصر محمد (۱۹۹۵م). *آراء اهل المدینه فاضله*. شرح علی بوملهم. بیروت: مکتبه الهلال.
۲۳. فارابی، ابونصر محمد (۱۳۷۱). *التنبیه علی السبیل السعاده*. تحقیق جعفر آل یاسین. تهران: حکمت.
۲۴. فارابی، ابونصر محمد (۱۴۰۵ق). *فصول منتزعه*. تحقیق و تصحیح فوزی نجار. تهران: مکتبه الزهراء.
۲۵. فارابی، ابونصر محمد (۱۴۰۸ق). *المنطقیات*. تحقیق و مقدمه محمد تقی دانش پزوه. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.

۲۶. فارابی، ابونصر محمد (۱۴۱۳ق). *الاعمال الفلسفیه*. مقدمه و تحقیق جعفر آل یاسین. بیروت: دارالمناهل.
۲۷. فارابی، ابونصر محمد (۱۹۹۶م). *احصاء العلوم*. مقدمه و شرح علی بوملحم. بیروت: مکتبه الهلال.
۲۸. فرامرز قراملکی، احد (۱۳۹۳). نقش مواجهه مسئله محور با آیه شاکله. رویکرد روش شناختی. *روش‌شناسی مطالعات دینی*. ۱ (۱). ۸۴ - ۷۵.
۲۹. فرامرز قراملکی، احد (۱۳۹۴). دلالت‌های تربیتی مفهوم شاکله براساس رهیافت علامه طباطبایی در تفسیر المیزان. *علوم تربیتی از دیدگاه اسلام*. ۴ (۱). ۵۸ - ۳۵.
۳۰. محبتی، مریم (۱۳۹۴). تبیین تجسم اعمال براساس نظریه اضافه اشراقی ملاصدرا. *حکمت اسراء*. ۲۴ (۱). ۹۷ - ۱۲۰.
۳۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). *مجموعه آثار*. تهران: صدرا.
۳۲. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۴۱). *الحکمه العرشیه*. تصحیح غلامحسین آهنی. بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
۳۳. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۴). *المبدأ و المعاد*. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۳۴. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰). *اسرار الآیات و انوار البینات*. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه.
۳۵. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰). *الشواهد الربوبیه*. مشهد: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۶. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳). *مفاتیح الغیب*. حاشیه ملاعلی نوری. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۳۷. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۴). *تفسیر القرآن الکریم*. تصحیح محمد خواجه‌ای. قم: بیدار.
۳۸. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶). *شرح اصول کافی*. حاشیه ملاعلی نوری. تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی.
۳۹. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق). *شرح الهدایه الأثریه*. بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
۴۰. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م). *الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة*. حاشیه علامه طباطبایی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۱. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (بی تا الف). *الحاشیه علی الهیات شفاء*. قم: بیدار.
۴۲. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (بی تا ب). *المظاهر الالهیه*. مشهد: بی‌نا.
۴۳. مور، جورج ادوارد (۱۳۸۵). *مبانی اخلاقی*. ترجمه غلامحسین توکلی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.